

**(به مناسبت اول ماه مه)****شوراهای کارگری سال ۱۳۵۷**

"اگر محصول کار با من بیگانه است، اگر این محصول چون نیروی بیگانه در مقابل من قد علم می‌کند، پس به چه کسی تعلق دارد؟ اگر فعالیت خودم، به من تعلق نداشته باشد، اگر این فعالیت، فعالیتی بیگانه و از سر اجبار باشد، پس این فعالیت به چه کسی تعلق دارد؟ به موجودی غیر از خودم این موجود کیست؟"
کارل مارکس - (دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ص 135)

مورد خودشان واقعاً تأثیر داشته باشد
 حل مسئله آذربایجان به نحوی که اصلاحات اجتماعی که معمول شده، کاملاً محفوظ بماند
 مبارزه با اصول فاشیستی و ارتجاعی که به اسامی و ماسک‌های مختلف ظهور می‌کنند.

روز اول مه مه (11 اردیبهشت 1325) شش کارگر در شهر کرمانشاه بدست پلیس به قتل رسیدند.
 منبع همه اطلاعات بالا: مجله‌ی ستاره سرخ شماره 1-2، 1929

همانطور که در بالا دیدیم، از زمانیکه حزب توده با زور و تحریف و قلدری توانست بر ارگانهای موجود که توسط خود کارگران به وجود آمده بود سوار شود، در تمام مراسم‌های که بر گزار می‌شد قطعنامه‌ها توسط اشخاصی که حتماً لباس کارگری به تن و کوچکترین اطلاعی از زندگی کارگری نداشتند نوشته شده و به نام کارگران به خورد توده‌ها داده می‌شد.

بعد از کودتای ننگین امپریالیستی 1332 و ضرباتی که طبقه کارگر در این کودتا خورد، جشنهای اول ماه مه، به تجمعهای کوچک و پراکنده، جشنهای دوستانه در خانه‌ی خود تبدیل شد. با توجه به شدت اختناق و سرکوب ستم شاهی؛ درندگی و بیبیکاری پلیس مخفی؛ ایجاد سیستم مخوفی که توانسته بود تابوی از توحش و بربریت را برای خودش درست کند (ساواک)؛ روبرو بودن کارگران با عامل کشنده و خانمان بر انداز بیکاری؛ رقابت کاذبی که سیستم توانسته بود در بین کارگران ایجاد کند. دیگر کارگر پیشرو و آگاه، مبارزه علنی، بویژه برگزاری جشن اول ماه مه را ریسک خطرناکی میدانست.

رفرم امپریالیستی-شاهنشاهی "انقلاب سفید" از جانب بخش بسیار بزرگی از توده‌های کارگران و زحمتکشان شهری استقبال نشد. در نتیجه رژیم ترفند دیگری را بکار گرفت و ایجاد سندیکاها صنفی را که به ظاهر قبول کرده بود به اجرا گذاشت و دست به ایجاد سندیکا زد. تا سال 1349 میتوان گفت اکثر کارگاه‌های صنعتی و بخشهای مختلف اصناف سندیکاها خود را تشکیل دادند.

رسمی بودن این گونه سندیکاها مشروط بود به اینکه آئین نامه و مرامنامه آنها از زیر نظر ساواک عبور و از صافی دستگاه سانسور رد می‌شد. اما علیرغم همه این فشارها و اینکه اینگونه سندیکاها جای برای فعالیت فعالین و رهبران عملی کارگران نبود، اما کارگران مانع از آن شدند، که سندیکاها توانایی آن را داشته باشند که سدی در جلو فعالیت کارگران ایجاد کنند.

رژیم برای ایجاد سد، و جلوگیری از هر گونه فعالیت کارگری از ترفندهای مختلف استفاده می‌کرد. او در دهه 1350 در واکنش به بحران‌های داخلی خود از طریق تاسیس «حزب رستاخیز ملت ایران» میخواست که کارگران و زحمتکشان شهر و روستا را بسیج کند. همچنین با مطرح کردن مکرر، قانون توسعه مالکیت صنعتی و فروش سهام کارخانه‌ها در میان کارگران تزلزل ایجاد کند. اما هیچکدام از اینها مانع خیزشهای کارگری نشدند.

جنبش دانشجویی انعکاس مستقیم جنبش کارگری در سطح بالای جامعه بود. جنبش دانشجویی، که جنبشی انقلابی و رادیکال بود، عامل دیگری بود که ضربات وارده به طبقه کارگر را تا حدودی خنثی کند. بخشهای دیگری از طرفداران آزادی‌های اجتماعی و دمکراسی، بخشی از جناحهای بورژوازی که در طیفی به نام اپوزسیون به حمایت و پشتیبانی از جنبش کارگری دانشجویی می‌پرداختند، رژیم را در منگنه گذاشته بود.

این امر به کارگران امکان نفس تازه کردن را میداد و هر سال به نحوی آماده می‌شدند که برای رهایی گامی نو بردارند. کارگران در اول ماه مه، و یا به هر مناسبت دیگری یک خیزش تهاجمی انجام میدادند. رژیم که مرتب در حال سرکوب هر گونه حرکت اعتراضی بود، گاهی هم دچار شکستهای میشد. در اینگونه موارد رژیم از تاکتیکهای عوام فریبانه و فریبدهنده استفاده میکرد. برای نمونه در اول اردیبهشت سال 1354 ده روز مانده به اول ماه مه، توانست ضربه‌ای دیگری به طبقه کارگر وارد نماید. آن ضربه تأیید مرامنامه و اساسنامه حزب رستاخیز توسط مسئولین سندیکاها بود. زیرا انعکاس اینخبر در بخشهای عقب مانده جامعه و خارج از ایران به نفع رژیم بود.

اما به قول انگلس که میگوید: "نفرت و انزجار کارگران و زحمتکشان از دولت و کلیسا و صاحبان سرمایه قاعده است و خلاف آن استثنا." (وضع طبقه کارگر در انگلستان). در ایران آنزمان نیز هرگونه سندیکا و تشکیلاتی که رژیم به رسمیت شناخته بود، هرگونه رفرمی هرچند با نام

در سال 1324 تاریخ طبقه کارگر ایران به شکل دیگری ورق خورد. حزب توده بر تشکلات مستقل طبقه کارگر ایران دست یافت و کنترل آنها را از کارگران گرفته و به دست عوامل حزب سپرد. اول ماه مه سالهای 1324 و 1325 شاهزاده ایرج اسکندری، کسی که در تمام زندگیش دست به سیاه و سفید نزده بود به عنوان نماینده کارگران و یکی از رهبران حزب توده به عنوان نماینده کارگران، قطعنامه‌های جشن را قرائت کرد. جشن اول ماه مه تبدیل شده بود به جشن حزب و در کلوپهای حزبی بر گزار می‌شد و در خیلی جاها توسط حزب توده، جلو تظاهرات مستقل کارگران گرفته شد.

در اول ماه مه 1324 در اطلاعیه که توسط رضا روستا تهیه و اسکندری آن را خواند، خواسته‌های زیر مطرح شده بود:

کارگران جهان متحد شوید
 ما خواهان آزادی و دمکراسی هستیم
 قانون بیمه کارگران باید هر چه زودتر تصویب شود
 آزادی نطق و اجتماعات باید طبق قانون اساسی تأمین گردد

در اول ماه مه سال 1325 باز اسکندری قطعنامه‌ای را خواند و خواسته‌های زیر را مطرح نمود:

اجرای فوری قانون کار و بیمه‌های اجتماعی
 تهیه کار برای هزاران بیکار
 بهبود وضع فرهنگی و بهداشتی کارگران و تعلیمات اجباری

تساوی دستمزد زنان و مردان
 اجرای کامل مقررات منشور ملل متفق راجع به آزادی‌های اجتماعی و تساوی حقوق زنان
 مجازات زندان‌رماهایی که کارگران را به ضرب گلوله کشته‌اند و پایان دادن به خودسری ژنرال آمریکایی شوارتسکف [که بعد عامل کودتای 28 مرداد نیز شد]

تصویب قانون برای تعیین روابط عادلانه بین مالک و دهقان و جلوگیری از اجحافات مالکین و مأمورین زندان‌مرمی و اصلاح اوضاع بهداشتی و فرهنگی دهقانان
 توسعه قانون اختیارات انجمن‌های ایالتی و ولایتی به نحوی که نظریات مردم ناحیه در

فریبده "انقلاب سفید" مانع نفرت و انزجار کارگران از کل دستگاه سرمایه‌داری، و استثمار و بهره‌کشی نشد.

در یک دوره بیست ساله، از ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۷ با وجود اختناق و سرکوب، با وجود اعدام دسته جمعی انقلابیون، با وجود آگاهی تمامی توده‌ها به شکنجه‌های وحشیانه‌ای که در درون زندانها به انقلابیون میرفت، طبقه کارگر هرگز تسلیم حيله و نیرنگ و دسیسه‌های قانونی وزارت کار رژیم نشد و بحرکت انقلابی خود ادامه داد. در اینجا به طور بسیار ناقص، به حرکت‌های کارگری در این دوره فهرست وار، به شرح زیر اشاره می‌کنم:

اعتصابات نفت در سال ۱۳۳۹
 اعتصاب ۱۲ هزار راننده تاکسی در فروردین ۱۳۳۷
 اعتصاب ۳۰ هزار کارگر کوره پز خانه‌های تهران در خرداد ۱۳۳۸
 اعتصابات کارگران نساجی در همان سال
 اعتصابات نفت و صنایع نساجی و نانوایی‌ها در سال ۱۳۴۰
 تظاهرات ۳ هزار کارگر بیکار در بندر معشور [ماه شهر] در سال ۱۳۴۰
 ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۴۲ (روز معلم) اعتصاب معلمان
 اعتصاب مجدد ۲۵ هزار کارگر کوره پز خانه‌ها در سال ۱۳۴۱
 اعتصاب کوتاه مدت کارگران راه آهن و نفت در سال ۱۳۴۲
 اعتصاب ۱۶ هزار تاکسی ران در آذر ۱۳۴۳
 اعتصاب کارگران معدن در سال ۱۳۴۴
 اعتصاب کارگران کارخانه‌های نساجی و ۱۳ هزار کارگر آبادان، در سال ۱۳۴۷
 اعتصاب رانندگان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران در ۵ اسفند ۱۳۴۹
 اعتصاب کلیه کارکنان شرکت واحد اتوبوس رانی تهران در سال ۱۳۵۰
 اعتصاب کارگران کارخانه قرقره زیبا و درخشان در ۵ اسفند ۱۳۴۹
 ۸ اردیبهشت ۱۳۵۰ راه‌پیمایی کارگران کارخانه چیت جهان. (رژیم خونخوار وابسته به امپریالیزم بیشرمانه در کارونسرا سنگی با نیروی نظامی صف کارگران را آماج گلوله ژاندارمری و ارتش قرار داد)
 اعتصاب ۴۰ روزه کارگران نفت آبادان در ۱۳۵۳
 اعتصاب کارگران ایران ناسیونال در ۱۳۵۴
 اعتصاب در صنایع نساجی، ذغال سنگ و نفت در ۱۳۵۵
 آغاز اعتصاب‌های بیشمار کارگری در همه رشته‌ها در سال ۱۳۵۶
 در تمام این سالها دانشجویان مبارز با تظاهرات و اعتراض و اعتصاب حرکت کارگران و سایر زحمتکشان شهری را حمایت نمودند.

همواره یکی از روشهای بورژوازی برای مقابله با بحران اقتصادی جهانی، سر شکن کردن بار عمده‌ای از آن بر روی شانه‌های کارگران و به خصوص کارگران کشورهای وابسته به امپریالیزم می باشد. رژیم وابسته پهلوی نیز به اشکال مختلف می کوشید سهم بیشتری از این بحرانی را که خود در آن دست و پا میزد، به دوش کارگران و زحمتکشان شهر و روستا بیندازد. تضاد طبقاتی روز به روز اوج می‌گرفت. در سال ۱۳۵۶ رژیم درمانده بورژوازی تلاش می‌کرد که به هر وسیله و حيله و نیرنگی شده در راه گسترش مبارزه کارگران و زحمتکشان شهر و روستا سدی ایجاد کند. اما کارگران همانطور که انگلس یاد آوری می‌کند درونشان پر است از نفرت و انزجار نسبت به بورژوازی و تمامی سیستم او و زمانی که به حرکت در آیند مشکل بتوان جلو آنها را گرفت.

ویژه‌گی جنبش طبقه کارگر در همین نفرت و انزجار کارگران نسبت به سرمایه‌داران، صاحبان زمین و بانکها، گردانندگان مساجد و کلیسا، بطور کلی استثمارگران و ابزارهای استثمار، نهفته است. این ویژه‌گی طبقاتی، موتور اصلی پراکتیس این طبقه است. پراکتیسی که بالنده، مترقی، سازنده و رهایی بخش است. طبقه کارگر ایران نیز از چنین قاعده‌ای مستثنا نبوده و نیست. پژواک پروسه دراز مدت جنبش انقلابی طبقه کارگر ایران، که گاهی تهاجمی و گاهی تدافعی و زمانی مخفی و گاه علنی بوده است، در مبارزه‌ای گسترده و توده‌ای در سال ۱۳۵۷ به گوش جهانیان رسید. این مبارزه هنوز هم ادامه دارد و خواهد داشت. این برگ ارزنده از تاریخ جنبش کارگری توسط رژیم آخوندی، تحریف شده است. آنها انقلابی را که به دست و بازوی پر توان کارگران و زحمتکشان به مرحله قیام رسانده شد، به حرکت دسته‌های سینه‌زن و عزا داران حسینی نسبت می‌دهند. جالب اینکه همین رژیم هم اکنون هر گونه حرکت کارگری را هرچند عزاداران حسینی هم در آن سهم باشند با شدت سرکوب می کند.

در سال ۱۳۵۷ رژیم وابسته به امپریالیزم جهانی، از بام تا شام در دستگاه‌های تبلیغی خود می‌دمید و ضمن تعریف و تمجید از "آریا مهر" کارگران و زحمتکشان را به مرگ و زندان و شکنجه تهدید میکرد. هر گونه حرکت انقلابی را وابسته به "ارتجاع سرخ و سیاه" قلمداد می‌نمود. سازمانها و جوانان انقلابی را "تروریست" معرفی میکرد. با حمله به مجامع ادبی، دانشگاهی، دانشجویی، کارگری و مذهبی ایجاد توحش و تفرقه مینمود. اما با وجود همه اینها طبقه کارگر در اول ماه مه سال ۱۳۵۷ ضربه‌ای دیگری به رژیم وارد آورد و یک گام اساسی در مسیر انقلاب به جلو برداشت.

حرکت اول ماه مه ۱۳۵۷ دو مسئله مهم را به اثبات رساند: اول اینکه رژیم بر خلاف ادعایش هیچگونه پایگاه توده‌ای ندارد. دوم کارگران شناخت کافی از موقعیت جنبش انقلابی خود دارند. زیرا درست زمانی وارد کار زار شدند که رژیم برای بقای خودش در تلاشی مذبحخانه دست و پا میزد. کارگران با آگاهی به اینکه ممکن است که این حرکت هم سرکوب شود، قرار گذاشتند در این روز قدرت خود را به نمایش بگذارند.

آنان به این درک رسیده بودند، که دیگر دوران مخفی نگاه داشتن جشن اول ماه مه و برگزاری آن در کنج خانه‌ها و بالا انداختن جامهای شراب به سلامتی خود و یارانشان به پایان رسیده است. رژیم در تدارک بود که توسط بعضی از ارگانهای خود ساخته و به اصطلاح کارگری جشن اول ماه مه را با گفتن "جاوید شاه" به وسیله ای برای نشان دادن پایگاه خود در میان کارگران تبدیل کند. اما...

مارش با شکوه صدها نفر از کارگران در خیابان کارگر و میدان قزوین به سمت دانشگاه تهران، کمر رژیم را به لرزه در آورد. کارگران میدانستند که این راهپیمایی با بر خورد نظامی رژیم مواجه خواهد شد. اما آنها عزم را جزم کرده بودند تا پیوندی همیشگی با اقشار روشنفکر انقلابی و دانشجویان مبارز ببندند و به جهان سرمایه‌داری بفهمانند که هستند و اینبار بدجوری هم هستند. در تمام شهرستان‌های صنعتی کارگران به نحوی اول ماه مه را به تظاهرات پرداختند.

این تنها حرکت اعتراضی آن روز کارگران نبود. برای ۱۱ اردیبهشت آن سال خلیها آن روز را مرخصی گرفته بودند. خلیها به تهدیدهای فورمنها و اربابان سرمایه اهمیت ندادند و آن روز را غیبت کردند. اگر در آن زمان، کسی بود که تحقیقی انجام بدهد، میتوانستیم الان با مدرک بگویم که ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۷ نسبت به روزهای دیگر، در سرتاسر ایران تولید حدود ۶۰٪ کاهش داشته است. زیرا آن دسته از کارگرانی که به ناچار سر کار رفته بودند، با رفقای خود همکاری کرده و با گذاشتن چوپ لای چرخ ماشین آلات سرمایه‌داری اعلام همدردی و همکاری نمودند.

شاید خلیپه‌های که دل خوشی از طبقه کارگر ندارند. خلیپه‌های که بعدها به صف دشمنان طبقاتی کارگر پیوستند، به این حرف به مثابه یک ادعای اغراق آمیز نگاه کنند و با گرفتن چهره تحقیر آمیز به خود، به آن بختند. اما، این واقعیت آن سال بود. تازه مگر کدام یک از واقعیتهای زندگی طبقاتی کارگران نوشته و مکتوب گشته است که این یکی نوشته شده باشد؟

نتیجه مبارزه اول ماه مه ۱۳۵۷ که ادامه مبارزه دراز مدت هشتاد ساله طبقه کارگر بود، علاوه بر دست آوردهای سیاسی-اجتماعی بزرگ و مفید، خسارت‌های زیر را که بسیار ناچیز هستند در بر داشت: (این اطلاعات تنها در مورد تهران است) اخراج پنج نفر در کارخانه شیر پاستوریزه (با تشکیل شورا در دوره قیام این افراد به سرکار بر گشتند) اخراج دو نفر در کارخانه دستمال کاغذی کلنیکس (با تشکیل شورا به سرکار بر گشتند) اخراج عده کارگر در شرکت (به کار) (یک هفته بعد از قیام ۲۲ به سر کار خود بر گشتند) اخراج شش نفر از کارخانه درخشان و نه نفر از قرقره زیبا (با تشکیل شورا به سرکار بر گشتند) اخراج عده‌ای کارگر کارخانه کفش بلا (با تشکیل شورا به سرکار بر گشتند) اخراج عده‌ای از کارگران چاپ افست، (من نام این کارخانه را از یاد برده‌ام اما این چاپخانه واقع در جاده مخصوص کرج هر سال کتابهای آموزشی مدارس ابتدایی و دبیرستان را به چاپ میرساند. کارگران این کارخانه در تمام حرکت‌های کارگری شرکت میکردند و بخشی از سازماندهی کارگری در جاده کرج را به عهده گرفته بودند.) (یک هفته بعد از قیام به سر کار خود بر گشتند) علاوه بر این اخراجها، تعداد بیشماری کارگر در آن روز دستگیر و زندانی شدند. (منبع: سایت روز شمار "تاریخ انقلاب اسلامی" [لازم به توضیح است که این سایت در سال ۱۳۸۳ توسط رژیم راه‌اندازی شد. بخشی از این اطلاعات را من از این سایت پیاده کرده‌ام. اما این سایت توسط خود رژیم در سال ۱۳۸۴ بسته شد. بخش عمده‌تر اطلاعاتی که در این نوشته به وقایع سال ۱۳۵۷ بر می‌گردد خودم در آن حضور داشته‌ام.]

تحولات جامعه ایران در سال ۱۳۵۷ فضای بازتری را به وجود آورده بود. علاوه بر طبقه کارگر، سایر اقشار و طبقات هر کدام به نحوی میخواستند که در جنبش سهمی داشته باشند. کشاورزان که زمانی امید بازیگران مضحک "انقلاب سفید" بودند خواهان باز گرداندن زمینهای بودند که شرکت‌های سهامی زراعی از آنها غصب کرده بود. خرده بورژوازی با ترس و دو دلی به مسیر انقلاب چشم دوخته بود. ترسش از به قدرت رسیدن طبقه کارگر بود و دو دلش به عدم پیروزی جنبش. سال ۱۳۵۷ سالی بود که به قول لنین "هر طبقه سلاح مسلکی و سیاسی لازم خود را برای نبردهای نزدیک تهیه" میکرد.

درست بعد از ۱۱ اردیبهشت سال ۱۳۵۷ و وزیدن نسیم بهار آزادی بود که دولت سرمایه‌داری تصمیم به مقاومت و سرکوب انقلاب نمود. اما بسیاری از سرمایه‌داران، به همین دولت هم اعتماد کافی نداشتند و بخوبی دریافته بودند که انقلاب پیروز میشود، این دسته از سرمایه‌داران و مدیران کارخانه‌ها به بهانه‌های مختلف از جمله مرضی، دسته دسته به اروپا و آمریکا فرار میکردند. سرپرست‌ها و فورمنها در کارخانه‌ها رفتارشان با کارگران تغییر کرد و ملایم شد. اربابان صنایع و سرمایه به فکر خارج کردن دارائیهایشان از کشور افتادند.

بعد از ۱۱ اردیبهشت بود که بین کارگران زمزمه‌های شنیده می‌شد. "باید متحد بود، باید از خودمان نماینده داشته باشیم، باید کمیته اعتصاب درست کنیم، باید حقم را بگیریم، باید...". این بایدها همراه بود با درک درستی از رابطه کار و سرمایه. "ما دیگر اجازه نخواهیم داد که با ما مثل حیوان رفتار کنند، اگر آنان انسان هستند ما هم انسانیم. چرا آنها این همه ثروت و سامان داشته باشند، و من محتاج به آنان؟" این زمزمه‌ها بوی نسیم انقلاب را میداد.

چراهای که در مقابل کارگران بود و در پارگراف پیش به آن اشاره شد مساوی است با سوالهای که مارکس از نظر اقتصادی سیاسی مطرح می‌کند و در ابتدای این نوشته آمده است. جوهر و ذات آگاهی کارگر در آن سه سوال خلاصه و توسط مارکس طراحی شده است.

مارکس سپس به شرح و بسط این موضوع میپردازد. او ضمن اینکه همانگونه که رابطه کارگر را با کار توضیح میدهد رابطه کسی را که کار نمی‌کند نیز با کار شرح میدهد و بعد از همه اینها جواب سوالها را اینگونه پاسخ میدهد:

"پس کارگر از طریق کار بیگانه شده رابطه کسی را با این کار تولید می‌کند که نسبت به آن بیگانه است و در خارج از آن جای دارد. رابطه کارگر با کار، رابطه سرمایه‌دار (یا هر نام دیگری که بر صاحب کار گذاشته می‌شود) را با آن [کار] خلق می‌کند. از این رو مالکیت خصوصی، محصول، نتیجه و پیامد ضروری کار بیگانه شده و رابطه خارجی کارگر با طبیعت خویش است." (همان منبع ص ۱۳۷)

کارگر در پروسه کار بارها و بارها این سوال را از خود می‌کند. (این موجود که کار من را صاحب میشود کیست) و زمانیکه به جواب درست این سوال رسید، چراهای دیگری در مقابلش پدیدار خواهند شد. فکر کردن به این چراها، کارگر را بیشتر و بیشتر با آن "رابطه" (سرمایه‌دار) آشنا خواهد کرد. زمانی که کارگر به این مرحله از شناخت رسید، او کسی را خواهد شناخت که به قول مارکس "کسی که نسبت به او بیگانه، دشمن، قدرتمند و مستقل است." (همان منبع ص ۱۳۶) یعنی سرمایه‌دار. هرگاه کارگر این "دشمن" را که باعث بیخانمانی، بیکاری، گرسنگی و در نهایت نابودی او میشود، شناخت، در آنصورت به آگاهی طبقاتی رسیده است، هر چند ممکن است دانش سیاسی او در حد صفر باشد. این حداقل شناختن "دشمن" کافی است که وجودش انباشته شود از "تنفر و انزجار" نسبت به دشمن طبقاتیش و این برای یک حرکت عظیم انقلابی کافیت.

ماه‌های بعد از اردیبهشت، کشمکش بین اردوی کار و سرمایه ادامه داشت و روز بروز اردوی کار نیرو و توان بیشتری می‌گرفت. با وجود این هنوز در بخشهای بزرگ صنعتی با خواسته‌های کارگران موافقت نمی‌شد. در همین شرایط بود که کارگران نفت اخطار نمودند چنانچه خواسته‌هایشان تا یک ماه برآورده نشود تولید نفت را متوقف خواهند کرد. اما تا مقطع هدفه شهرپور به خواسته‌های آنان رسیدگی نشد. با کشتار ۱۷ شهریور توسط رژیم، کارگران شرکت نفت اعلام اعتصاب کردند. اعتصاب کارگران نفت کشور را از نظر اقتصادی فلج کرد.

همانطور که یادآوری شد دولت تصمیم به سرکوب جنبش گرفته بود. رژیم پهلوی در پروسه سرکوب کارگران و زحمتکشانش در ۱۷ شهریور دست به جنایت وحشتناکی زد. کشتار ۱۷ شهریور ماهیت سلطنت پهلوی را هر چه بیشتر آشکار ساخت. ۱۷ شهریور درنده خوئی، پلیدی، وقاحت و بیشرمی باندی که محمد رضا و اشرف پهلوی گرداننده آن بودند را آشکار ساخت. همچنین تمام فساد و هرزگی این خاندان که ایران را با خون کارگران و زحمتکشانش و انقلابیون و دانشجویان سرخ کرده بودند فاش نمود. (با الهام از اثری از لنین)

بعد از اعتصاب شرکت نفت، اولین کارخانجاتی که اعلام اعتصاب نمودند عبارت بودند از: صنایع سیمان، ماشین سازی، ذوب آهن، کارخانه‌های کفش، تولید کنندگان کفش در بازار، فلزکاران، کارگران چاپخانه‌های تهران. همچنین کارگران چاپ روزنامه‌های کیهان و اطلاعات اعلام کردند که از اعتصاب حمایت می‌کنند اما برای اینکه اخبار به مردم برسد، به انتشار روزنامه‌ها ادامه می‌دهند. بسیاری از کارمندان ادارات دولتی مراکز خدمات خصوصی، وزارتخانه‌ها، بیمارستانها طی انتشار اعلامیه از اعتصاب حمایت نمودند.

به دنبال اعتصاب سرتاسری، دانشجویان انقلابی که بسیاری از آنها طرفدار سازمانهای سیاسی از قبیل سازمان چریکهای فدایی خلق، سازمان پیکار و مجاهدین خلق بودند، حرکت خود را از چهار چوب دانشگاه‌ها خارج کرده و به سمت کارخانه‌های رفتند که هنوز در اعتصاب نبودند. نویسنده

این سطور به علت اخراج از کارخانه بعد از تظاهرات 11 اردیبهشت، همراه دانشجویان مبارز و عده‌ای از کارگران بیکار به میان کارگران رفته و تا آنجا که به یاد دارم، ما به این مراکز صنعتی رفته و ضمن ترتیب میتینگ‌های از اعتصاب و تشکلهای مستقل کارگری به ویژه شورا صحبت و سخنرانی می‌کردند:

کارخانه چیت ری، کارخانه فروشگاه‌های زنجیره‌ای کورش، کارخانه قرقه زیبا و درخشان، کارخانه کفش بلا، کارخانه علاالدین، شرکت نفت واقع در جاده قدیم کرج، کفش ملی... در بسیاری از کارخانه‌های دولتی نگرانی ما را به درون کارخانه راه ندادند.

همزمان با پیشروی جنبش مسئله مهمتری در جلو روی کارگران قرار گرفت. مسئله جلوگیری از دزدی، فروش و خارج کردن دارائیهای صاحبان صنایع و کارخانه‌ها. در تمام سطوح صنایع کارگران به واضح مشاهده می‌کردند که صاحبان کارخانه‌ها به فروش اموال منقول خود مشغول هستند. این اموال عبارت بودند از: مواد خام، مواد تولید شده و آماده تحویل، وسایل نقلیه کارخانه‌ها. سرمایه‌داران در تدارک فرار با دست‌ان پر، یا بار و بندیل شان را آماده کرده و در حال فرار بودند. تمام طبقه کارگر حتما ناگاه‌ترین کارگر سر این مسئله که باید جلو فرار و دزدی صاحبان سرمایه گرفته شود، توافق داشتند. در واقع این مسئله مهمی بود و به مسئله چگونگی سازماندهی اعتصاب گره خورد و کارگران را به سمت شوراهای انقلابی به حرکت در آورد.

تشکیل شوراهای و اهمیت تاریخی آنها

برای معرفی واقعی شوراهای انقلاب پنجاه و هفت، و وظایف و مشکلاتی که این شوراهای با آن روبرو بودند، در این بخش به سه مسئله اساسی می‌پردازم. اول وضعیت طبقه کارگر و قشریندی درون آن: بدون توضیح این مسئله نه طبقه کارگر را شناخته‌ایم و نه درک درستی نسبت به شوراهای خواهیم داشت. دوم مختصری در مورد تفاوت شورا با سایر تشکلات کارگری، سوم و سرانجام چگونگی تشکیل شوراهای و شکست آنها. از اولین نشست کارگران چاپ در سال 1284 و تشکیل سندیکای چاپ و نقش ارزنده این سندیکا در شرکت دادن کارگران سرتاسر ایران در انقلاب مشروطه تا اوایل دهه 1340 میتوان گفت که طبقه کارگر ایران هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی دارای قشریندیهایی زیاد و پیچیده‌ای نبود. طبقه کارگر فقط در دو قشر خلاصه میشد: کارگران پیشرو و آگاه که عمده‌ها در صنعت چاپ و صنایع بزرگ حضور داشتند و قشر دیگر از کارگران ساده و وردست‌ها. به غیر از این دو قشر ما به ندرت میتوانیم قشر سوم را پیدا کنیم.

بعد از کودتای 28 مرداد 1332 شاه تمام کوشش خود را به کار برده تا قدرت خود را تثبیت کند. ملت ایران بابت این تثبیت قدرت بهای گزافی پرداخت. این بها برابر است با دریافت 145 میلیون دلار کمک اضطراری از آمریکا. تغییراتی به نفع شاه در قانون اساسی. پایان منازعه ایران و بریتانیا سر مسئله نفت و بسته شدن قرار دادی با کنسرسیوم.

وضع اقتصاد ایران فهرست وار به این شرح بود. در آمد نفتی ایران در سالهای 1333 و 34 چیزی حدود 34 میلیون دلار بوده است. اما در دو سال بعد یعنی سالهای 1335 و 36 به 437 میلیون دلار رسیده است. سهمی که از این افزایش نقدینه نسبی ملت شد عبارت بودند از: نبود بهداشت؛ کمبود پزشکی و مراکز بهداشتی؛ عدم وجود مراکز تربیت و تعلیم؛ کمبود آموزگار حرفه‌ای؛ مخارج سنگین دانشگاه برای عامه ملت، نبودن راه و اسفالت و غیره، افزایش روزانه بیکاری.

اما سهمی که رژیم از این غارت نصیبش شد عبارت بود از: اضافه کردن بودجه ارتش، بالا بردن سطح درآمد پرسنل ارتش، ایجاد سیستمی اطلاعاتی به نام ساواک بر علیه مردم، عیاشیهای خانمهای خانواده سلطنت و ریخت و پاش دلالت و وابسته (بورژوازی کمپرادور). به عبارت دیگر کمک به تثبیت دیکتاتوری عنان گسیخته. نا گفته نماند که بازاریها و بخشهای از بورژوازی ملی و بخشهایی از افسار بوروکراتها و دست اندرکاران دولت هم از بابت تثبیت این دیکتاتوری به هر بهائی راضی بودند.

باید به خاطر داشته باشیم، در سال 1332 در بخشهای صنعتی 79 مورد اعتصاب وجود داشته است. (زمان نخست وزیری مصدق). اما چون در بعد از کودتا دربار وزارت کار را زیر کنترل داشت. چون دستگاه های امنیتی در تمام سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری نفوذ کرده بودند. ما در سالهای 1334 تا 1336 فقط 3 مورد اعتصاب داریم. کار به آنجا رسیده بود که نخست وزیر وقت، اقبال در فروردین 1336 اظهار می‌کند " من شخصا از کلمه اعتصاب بیزارم. این اصطلاح را توده‌ایها وارد زبان ما کرده‌اند. تا زمانی که نخست وزیر هستم نمی‌خواهم حرفی از اعتصاب بشنوم".

علاوه بر اعدامهای دسته جمعی و ربودند و سر به نیست کردن افراد در سال 1332 و بین سال 33 تا سال 1337 چندین مورد اعدام داشتیم. زندانهای کشور مملو بودند از افراد سیاسی، اعم از کارگر، معلم، استاد و دانشجو. این امر در خارج ایران مثل توپ صدا کرده بود و حتا صدای عده‌ای از مهره‌های حاکمیت مثل امینی را در آورد ه بود.

اما این وضعیت در ده 1340 تفاوت کرد و وضعیت طبقه کارگر را کاملا تغییر داد. در اینجا یک سوال جلو روی ماست و آن اینکه رفرم ارضی شاه بنا به چه دلایلی پیشنهاد شد و چه تأثیری روی طبقه کارگر گذاشت. ما بنا به شناختی که از رژیم پهلوی داریم و آن را یک رژیم صد در صد وابسته به امپریالیزم جهانی می‌شناسیم لازم است برای پاسخ به سوال بالا به سیاست جهانی سرمایه‌داری در آن دوره بر گردیم.

چراغ سبزی که از طرف جهان‌خواری مانند حزب دمکرات آمریکا که جهت برنده شدن در انتخابات تز کندی را با بوق و کرنا به خورد ملت‌های آمریکا و جهانیان و به شاه داده شد باعث گردید تا در ایران شاه اعلام اصلاحات ارضی کند.

تز کندی عبارت بود از تعدیل خشونت توسط رژیم‌های دست نشانده در بعضی از کشورها، دادن وام‌های کلان جهت پاره‌ای اصلاحات و رفرم در این کشورها، ایجاد صنایع مونتاژ و وابسته کردن هر چه بیشترشان به اقتصاد امپریالیستی. تز کندی روی اقتصاد این کشورها و به ویژه ایران تأثیر مطلوبی برای امپریالیست آمریکا در بر داشت. اما روی سیاست داخلی اکثر سیستم‌های دیکتاتوری جهان و از جمله ایران کوچکترین تأثیر در جهت تعدیل خشونت را نگذاشت. آنها به همان اندازه که وابسته‌گیشان به امپریالیستها بیشتر شد و جناح بورژوازی کمپرادور را قویتر کردند به خشونت و سرکوب خود علیه کارگران و زحمتکشان و انقلابیون بیشتر خشن و وحشی شدند.

از طرفی همین چراغ سبز باعث شد که بورژوازی ملی و آن بخشی از بورژوازی که در اپوزسیون بودند، به این رفرمها و اصلاحات دلخوش کنند. آنان به امید اینکه با پیاده شدن تز کندی آنها هم در حکومت سهمی خواهند برد برای همکاری با رژیم در پیش برد رفرمهای فرمایشی شروع کردند به دم تکان دادن. حزب توده ایران از این قاعده مستثنا نیست.

بعد از تثبیت دیکتاتوری جدیدی در ایران حال نوبت آن بود که اصلاحات ارضی که با آن همه آب تاب توسط دستگاه‌های تبلیغاتی سیستم آن روزها به خورد مردم داده میشد، اجرا شود. تا هم اربابان آمریکایی را راضی نگه داشت و هم سر بخش وسیعی از مردم ایران (دهقانان) شیره مالید. نتیجه رفرم ارضی برای هر آدمی که آشنایی با الفبای سیاست دیکتاتوری دربار و سیاست امپریالیستی آمریکا داشته باشد مثل روز روشن است. بیکار کردن بخش عمده‌ای از توده‌های زحمتکش روستایی و رها کردن آنان به سوی شهرها. بی بهره کردن آنان از زمینی که به خودشان تعلق داشت و تصرف آن توسط شرکت‌های سهامی زراعی.

عوامل اقتصادی-سیاسی که در بالا بر شمرده‌یم وضعیت طبقه کارگر را در ایران و در دهه 1340 و نیمه اول دهه 1350 به طور کلی دگرگون کرد. افشار جدیدی در درون طبقه کارگر شروع به شکل گیری کردند. اهرمهای سرکوب فعالتر شدند. عده زیادی از فعالین طبقه کارگر اعم از کارگران پیشرو و دانشجو و دانشجویان زندگی را در سیاه چالهای رژیم به سر میبردند. انقلابیونی که میبایست به میان طبقه رفته و در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر از خود مایه بگذارند، در مقابل این دیکتاتوری و درنده خویی و خفقان به ناچار و درست راه مبارزه مسلحانه را بر گزیدند. این وضعیت تا سال 1357 به شرح زیر دامه داشت.

از نظر اقتصادی:

همانطور که یاد آوری شد. "انقلاب سفید" جز بدبختی و بیچارگی و آوارگی چیزی برای کشاورزان به ارمغان نیاورد. کشاورزی که تا قبل از رفرم سهم اربابی را از محصولی که داشت پرداخت میکرد. یعنی از تمام محصولاتش یک پنجم را به ارباب میداد. اگر خشکسالی بود و کشاورز محصولی نداشت ارباب دیگر نمیتوانست ادعای سهم بکند و چیزی را از کشاورز دریافت نمیکرد.

اما برابر قانون اصلاحات ارضی سند زمین در مقابل بهای که دولت برای آن تعیین کرده بود به کشاورز واگذار می‌شد. با این تفاوت که بهای زمین را به اقساط 15 ساله تقسیم کرده و در مقابل سفته‌های قابل اجرا از کشاورز گرفته بودند. باز پرداخت قسط سالانه ربطی نداشت به اینکه آیا کشاورز آن سال محصولی داشته است یا نه قسط را یا میبایست پرداخت کند یا دادگاه او را روانه زندان می‌کرد.

دو سال بعد از اصلاحات ارضی سرو کله شرکتهای سهامی زراعی پیدا شد. زمینها مرغوب و حاصلخیز را با دروغ و کلاه برداری و وعده و وعید از چنگ کشاورزان در آوردند و با سند رسمی به شرکتهای سهامی زراعی واگذار کردند. کشاورزان به عنوان سهام دار، در سود و زیان این شرکتهای برابر با تعهد رسمی سهامی و مسئول بودند.

یک نمونه در اینجا نقل می‌کنم تا قضیه بیشتر روشن شود. شرکت سهامی زراعی سرپل ذهاب مشهور به شرکت فرح پهلوی و شرکت سهامی زراعی مارنج و موژ در کوردستان، مشهور به شرکت سهامی زراعی ولیعهد. در پنج سال اول نه تنها سودی عایدشان نشد بلکه هر ساله مبلغی را ضرر میداد. ادعای شرکت برای این ضررها این بود که به علت نیاز به خرید ماشین آلات و هموار کردن زمینها، زه کشی، و ایجاد سدهای کوچک و کانالهای آبیاری هزینه آن سال پیش از درآمد بوده است. 5 سال اول این دو شرکت ضررشان هکتاری 2 تا 5 تومان بر آورد شده بود. سهم کشاورزی که ده هکتار زمین به شرکت واگذار کرده بود، از قرار هکتاری 2 تومان میشد 20 تومان.

حال وضع این کشاورز را در نظر بگیریم. او زمینی را که متعلق به خودش بود از دست داده بود. جز آلونکی که در آن زندگی میکرد دیگر صاحب هیچی نبود. تمام سال را بیکار بوده، محصولی نداشته، زمینش هم 20 تومان ضرر داده است. او حتا مخارج زندگی خانواده‌اش را هم نداشت. وخامت این وضع به همینجا تمام نمیشود زیرا سر رسید قسط زمینی که دیگر صاحب آن هم نبود فرا رسیده و میبایست به هر ترتیبی آن را پرداخت کند. وقتی به دفتر شرکت سهامی زراعی که زمینهایش را تصاحب کرده بود مراجعه میکرد متخصصین و مشاورین شرکت نامه‌ای به او میدادند که با آن نامه بتواند از بانک کشاورزی وام یکساله دریافت کند. مبلغ وام بدون بهره از 1000 تومان تا 6000 تومان بود. وقتی سال دیگر توانایی باز پرداخت وام را نداشت، بانک کشاورزی به او "لطف" میکرد و وامش را قسط بندی میکرد اما با بهره. این تا خرخره فرو رفتن در قرض و ورشکستگی محصول و نتیجه "انقلاب سفید" بود.

این دستاوردهای خانمان برانداز "انقلاب ارضی" شاه بود. کشاورز به غیر از فرار به شهرها و مخفی شدن از زاندارمری کجا را داشت برود؟ کوچ اجباری کشاورزان همزمان بود با گسترش صنایع مونتاژ و ایجاد مناطق صنعتی در اطراف شهرهای بزرگ مانند تهران، تبریز، اصفهان... و به ویژه در جاده‌های کرج و ساوه و آملی در حومه تهران. آوارگان روستایی و هجومشان به شهرها برای کل جامعه فلاکت سنگینی به بار آورده بود. اما اولین ضربه‌اش را طبقه کارگر میبایست تحمل میکرد. این ارمغانی بود که شاه به سرمایه‌داران می‌داد (کار ارزان برای صنایع مونتاژ). این ارتش ذخیره‌ای (کاری که از سایه سر "اصلاحات ارضی" به وجود آمده بود اولین اثرش پایین آمدن دستمزدها بود. اگر در پاره‌ای موارد بوزوازی نتوانست دستمزدها را پایین بیاورد، اما توانست برای چند سالی در یک سطح نگه دارد. دومین اثر منفی آن تشدید رقابت در میان طبقه کارگر بود.

اما هجوم روستائیان به شهرها و صف طولیشان پشت دروازه کارخانه‌ها، مسئله عمده‌تری را به وجود آورد. ساختار و بافت طبقاتی (قشربندی) طبقه کارگر به طور کلی دگرگون شد. در اینجا این قشر بندی تازه را به شرحی که میباید توضیح میدهم. این وضعیت از نظر اقتصادی کارگران را به چهار گروه تقسیم می‌کرد:

گروه اول؛ کارگران صنعتی، این گروه اکثراً در صنایع سنگین مشغول به کار بودند. این گروه به دلیل حرفه‌ای بودن و سابقه کار طولانی همواره مورد نیاز بوزوازی بودند و به سادگی نمی‌شد برای آنها جایگزینی تعیین کند.

گروه دوم؛ کارگران صنایع مونتاژ، اصطلاح "کارگران ساده" را بوزوازی برای این گروه به کار میبرد و از قبیل همین اصطلاح آنها را بیشتر استعمار میکرد. این گروه به طور عمده از روستاها به شهر آمده بودند. آنها برای پیدا کردن کار به حرفه و یا دارا بودن قابلیت‌های ویژه‌ای احتیاج نداشتند. در ماشین آلات مونتاژ، کارگر کافی است یک دکمه را برای راه اندازی و دیگری برای خاموش کردن دستگاه یاد بگیرد. اکثر دستگاه‌ها در این گونه کارخانه‌ها اتوماتیک هستند و به همین دلیل کارگرانی که بر روی آنها کار می‌کنند چندین کار انجام میدادند.

گروه سوم؛ کارگران روستا و بخش کشاورزی. قبل از رفرم ارضی این گروه کسانی بودند که از خود زمین نداشتند و برای اربابان و یا کشاورزان مرفه (مرفه در مقایسه با سایر کشاورزان) کار میکردند. اما با ایجاد شرکتهای سهامی زراعی و غصب زمینهای کشاورزان این گروه از نظر کمیت افزایش پیدا کرد و تا حدودی حرفه‌ای تر شدند. چون شرکتهای سهامی زراعی با برنامه ریزی مکانیزه کردن زمینها تعداد بشمارای ماشین آلات کشاورزی را به روستاها برده بود و این ماشین آلات توسط کارگر کشاورزی راه اندازی می‌شد. مزد این گروه حتا از حداقل دستمزدی که دولت تعیین میکرد کمتر بود به علت اینکه از طرفی به حقوق خود آگاه نبود و از طرف دیگر در روستا زندگی میکرد. نویسنده این سطور زمانی خود به عنوان کارگر کشاورزی (راننده تراکتور) در شرکت سهامی زراعی سرپل ذهاب در مقابل ماهی 90 تومان کار میکرد.

گروه چهارم؛ کارگران فصلی و ساختمانی. این گروه در دهه 1340 با گسترش صنعت ساختمان سازی از نظر کمیت افزایش پیدا کرد. از نظر دستمزد، دستمزد این گروه کمتر از کارگران گروه اول (کارگران صنایع سنگین). اما دستمزد آنان از کارگران صنعت مونتاژ و کارگران کشاورزی بیشتر بود.

از نظر سیاسی:

طبقه کارگر ایران را از نظر سیاسی در همان زمان به سه گروه میتوان تقسیم کرد: گروه اول کارگران آگاه و پیشرو؛ این گروه بیشتر در صنایع سنگین بودند. آنان به علت داشتن حرفه، قابلیت‌های ویژه، میزان تحصیلات و مورد نیاز بودنشان از این امتیاز برخوردار بودند که برای حق و حقوق خود با صاحبان کار (خواه بخش دولتی و خواه بخش خصوصی) در گیر شوند. بنا بر

خصلت استثمرارگرانه صاحبان کار اغلب خواسته‌های آنان بر آورده نمی‌شد. همین امر این گروه را هدایت میکرد که به سمت یادگیری افکار و دیدگاه های سیاسی و سازماندهی طبقاتی بروند. در بخش مونتاژ کارگرانی که از سوابق بالای کارگری برخوردار بودند، هر چند سواد نداشتند و صاحب حرفه‌ی خاصی نبودند، و در مورد آنان اصطلاح (کارگران قدیم) بکار میرفت، در این گروه می‌گنجند. زیرا آنان بنا به سوابق کاری که داشتند و قطع رابطه‌شان با روستا، در پروسه زندگی کارگری پرولتریزه شده و از تمای خصلتهای کارگری برخوردار بودند. من به این گروه صرف نظر از تعلقشان به سازمانهای سیاسی و یا اصولا سیاسی بودنشان میگویم کارگران پیشرو.

گروه دوم؛ کارگران بی طرف. این گروه از کارگران به طور کلی در صنایع مونتاژ مشغول بودند. کسانی این گروه را تشکیل می‌دادند که همزمان با رقم ارضی به شهرها کوچ کرده بودند. اینان کشاورزانی بودند که دیگر آمیدی به زندگی در ده نداشتند. مقدار ناچیزی زمینی و باغی که داشتند فروخته بودند و در روستاهای اطراف مراکز صنعتی و یا حومه شهرهای صنعتی برای خود سر پناهی ترتیب داده بودند. همین امر (مستأجر نبودن) باعث شده بود که نسبت به سایر کارگران احساس مالکیت و برتری اقتصادی نکنند. این گروه بیشتر مذهبی بودند و گرفتن تمام حق و حقوق خود را به روز قیامت موکول می‌کردند. کار سیاسی با این گروه بسیار مشکل بود. بعد از قیام 22 بهمن خیلی از آنها در ارگانهای رژیم اسلامی استحاله پیدا کردند.

گروه سوم؛ لمین پرولتاریا بودند. افراد این گروه طیف خاصی از جوانان روستایی بودند که در سنین پائینی یا از خانه فرار کرده و یا جهت کار و کمک به قایل جذب شهر شده بودند. به علت پایین بودن سن و داشتن استعداد یاد گیری، سریع به سمت تجملات شهری و فرهنگ خرده بورژوازی کشیده می‌شدند. درصد بسیار بالای از این جوانان به علت کمبود در آمد، کار زیاد و نیاز به تفریحات، به دنبال وقت گذرانی در سینما و تئاتر و رفیق بازی میرفتند. آنان با تماشای فیلمهای بزن و بکوب بهمین مفید و ناصر ملک مطیعی و دیگران، سعی داشتند که ادای قهرمان فیلمها را در بیاورند. همه آنها کفش پاشنه بلند و شلوار پاچه گشاد و پیراهن آستین کوتاه پوشیده و حتما باخود چاقوی ضامن دار و یا پنجه بکس حمل میکردند. در درون کارخانه سرمایه‌داران و فورمن‌ها از این خصلت آنها استفاده کرده و آنها را جذب میکردند. متأسفانه این گروه مانند ابزار سرکوب در خدمت بورژوازی بودند. کما اینکه در زمان رژیم شاه و رژیم اسلامی همواره اینان موی دماغ کارگران انقلابی بوده‌اند.

تفاوت شورا با تشکلات دیگر

در پروسه مبارزه دراز مدت، در شرایط مختلف سیاسی کارگران تشکلهای مختلفی را به وجود می‌آورند. در اینجا به چند تا از این تشکلهای به طور خلاصه اشاره می‌شود:

سندیکاهای کارگری - این تشکل جزو قدیمی ترین شکل تشکل کارگری است. کارگران انگلستان در نیمه دوم قرن هفدهم برای مبارزه با بورژوازی نیاز به این تشکل را حس کردند. اولین سندیکاهای کارگری مخفی بود و اعضا سندیکا میبایست قسم می‌خوردند به حفظ اسرار سندیکا. در سال 1824 قانونی در پارلمان انگلیس به تصویب رسید که به کارگران اجازه میداد تشکل مستقل خود را داشته باشند. چه قبل و چه بعد از تصویب این قانون سندیکا بهترین و انقلابی ترین تشکلی بود که کارگران داشته‌اند. اما بعدها با اصلاحاتی در این قانون و تصویب قانون کارگر و ایجاد اتحادیه‌های بزرگ، سندیکاهای ماهیت انقلابی اولیه خود را از دست دادند و گاهی به نفع بورژوازی به سازشهای دست می‌زدند.

کمیته‌های کارگری - شکلهای مختلفی از سندیکا است که در کشورهای مختلف صنعتی کارگران اقدام به ایجاد آن نموده‌اند. کشورهایی که کارگران بیشتر به کمیته‌های کارگری اهمیت داده‌اند، روسیه و اسپانیا میباشند. بعد از اینکه کشورهای اروپایی سندیکاهای را به رسمیت شناختند فعالیت در سندیکاهای علنی شد. طبق قانون سندیکا باید خود را به ثبت میرساند و از اعضای خود حق عضویت می‌گرفت، اسامی اعضای خود را در دفاتر خود می‌نوشت. این حیل‌های بود که در قانون علیه سندیکاهای گنجانده شده بود. زیرا در دوران مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی گاهی شرایطی پیش می‌آمد که بورژوازی به سرکوب طبقه کارگر بر میخواست و تمام قوانینی را که خود بتصویب رسانده بود پایمال میکرد. در اینگونه شرایط پلیس اولین کاری که میکرد به دفاتر سندیکاهای حمله میبرد. افراد فعال را شناسایی، سندیکا را لغو و از بین میبرد. با توجه به این مسئله طبقه کارگر نیاز به تشکل مستقلی داشت که دور از چشم پلیس کارگران را حول اهدافی (غالباً صنفی) جمع و به حرکت در آورد. این تشکل کمیته‌های مخفی بود. هر چند در پاره‌ای موارد کمیته‌ها بعد از چند سال فعالیت مخفی ناچار علنی شده و در واقع تبدیل به سندیکا می‌گشتند اما کار این کمیته‌ها درست کاری بود که سندیکاهای مخفی انگلیس قبل از قانونی بودن انجام میدادند.

اتحادیه‌های کارگری - (در ادبیات کارگری ایران سندیکا و اتحادیه یک مفهوم ومعنی را دارند، که اشتباه است) از تجمع چند سندیکا در یک رشته صنعتی و یا رشته‌های مختلف صنعتی برای کار مشترک و پشتیبانی از همدیگر یک اتحادیه بوجود می‌آید. اتحادیه‌های کارگری بعد از تصویب قانون کار در انگلستان به رسمیت شناخته شدند و هیچگاه مخفی نبوده‌اند. بعد از جنگ دوم جهانی اتحادیه‌ها به یکی از ابزارهای دستگاه بوروکراتیک درون حاکمیت تبدیل شدند. پشتیبانیشان از همدیگر محدود شد. همواره در حال ایجاد بالانس بین طبقه کارگر و بورژوازی و بیشتر در حفظ دست آوردهای موجود بوده است. خود اتحادیه‌ها مستقلاً کمتر با پیشنهاد سازنده وارد کارزار شده‌اند، اما در بسیاری شرایط اتحادیه‌ها با فشار از پایین و با پیشنهاد سندیکاهای عضو، عملکردهای خوبی را داشته‌اند.

متأسفانه بعد از جنگ دوم جهانی در بسیاری از تجاوزکاریهای امپریالیستها به کشورهای عقب مانده و غیر صنعتی اتحادیه‌ها یا سکوت کرده‌اند یا از بورژوازی حمایت کرده‌اند. اما در زمان معاصر با توجه به فضای که طبقه کارگر در سرتاسر جهان ایجاد نموده و علیه جنگ و تجاوز وارد میدان شده است اتحادیه‌ها هم جانب کارگران را گرفته‌اند و اقدامات مثبتی را از خود نشان داده‌اند. با وجود این باید هشدار بود که بعد از جنگ دوم جهانی سازمان جاسوسی CIA دست به ایجاد اتحادیه‌های بزرگی زده است. مانند اتحادیه‌های ICTFU (کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری آزاد جهان) و همچنین (فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری) W.F.T.U این تشکلات در جهت کنترل کارگران کشورهای جهان سوم به وجود آمده‌اند.

کمیته‌های اعتصاب - این کمیته‌ها درمقاطع و شرایط خاصی برای سازماندهی اعتصاب ایجاد می‌شدند. زمانی که حرکت اعتراضی کارگران ضرورت اعتصاب را پیش می‌آورد جمعی از کارگران پیشرو مخفیانه اقدام به تشکیل کمیته‌های اعتصاب می‌کنند و رهبری اعتصاب را بدست می‌گیرند. بعد از اعتصاب این کمیته‌ها یا خود به خود ملغاً میشدند و یا تا حرکت بعدی همانطور مخفی به حیات خود ادامه می‌دهند.

در شرایط ویژه‌ای که جدال بین بورژوازی و کارگران حاد میشود و طبقه کارگر احساس می‌کند که ممکن است قدرت را بدست بگیرد این کمیته‌ها نطفه‌های اولیه شوراهای انقلابی هستند. نباید فراموش کرد که تفاوت کمیته‌های اعتصاب با کمیته‌های کارگری در اینست که این کمیته‌ها بنا به ضرورت ناگهانی و برای ایام اعتصاب ایجاد میشوند. در صورتیکه کمیته‌های کارگری هر چند ممکن است از یک کمیته اعتصاب به وجود آمده باشد، اما نمایندگای کارگران را برای مذاکره و نشستهای معمولی بین کارگران و کارفرما به عهده دارد و غالباً از طرف کارفرما به رسمیت شناخته شده‌اند. همچنین ممکن است که سالها به حیات خود ادامه بدهند.

شوراهای انقلابی - در مبارزه و پیکار دایمی کارگران، در تاریخ نبرد بین پرولتاریا و بورژوازی گاهی شرایطی پیش خواهد آمد که بسیار بحرانی است. شرایطی که به دنبال بحرانهای اقتصادی به وجود می‌آید و دیگر برای کارگران و توده‌های زحمتکش شهر و روستا غیر قابل تحمل است. اگر طبقه کارگر احساس کند که دیگر همه تحملشان سر آمده است، اگر طبقه کارگر احساس کند که دشمن هم توانش تمام شده است و ضربه پذیر است، یکی از شرایط انقلاب فراهم شده است. در چنین مرحله‌ای ضرورت شوراهای برای به دست گرفتن قدرت و سلب قدرت از دشمن مطرح

میشود. اگر چنین شرایطی ایجاد شود، دشمن (بورژوازی) یا با کله به زمین می‌خورد و تا دوباره بلند شود سالیان درازی طول می‌کشد و یا دیگر هیچگاه بلند نخواهد شد. در هر دو مورد قدرت به دست طبقه کارگر می‌افتد. در شرایطی که ضرورت شوراها مطرح می‌شود، یک نکته بسیار مهم هست و آن اینکه طبقه کارگر، همه افشارش، به یک درک واحد رسیده باشند. کل طبقه این احساس را داشته باشد که باید در مورد اقتصاد درست مانند بورژوازی عمل کند. بورژوازی برای بقای حاکمیتش، بر تمامی ارکانها جامعه کنترل نام دارد. بورژوازی به ویژه بر تولید و توزیع کنترل ویژه خود را دارد. بورژوازی، تولید و توزیع را بر مبنای نیازهای جامعه کنترل نمی‌کند بلکه بر مبنای سود بیشتر آن را کنترل می‌کند. اگر کارگران حتماً برای یک روز بخواهند قدرت را در دست بگیرند و از کنترل بر تولید و توزیع چشم‌پوشند، اصولاً به قدرت نخواهند رسید، و اگر هم برسند نه یک روز بلکه یک ساعت هم دوام نخواهند آورد. طبقات حاکم (هرطبقه‌ی) به کنترل تولید و توزیع (کنترل اقتصادی) بیشتر نیاز دارد تا یک ارتش. از راه کنترل کارگری بر اقتصاد و تولید و توزیع کشور است که طبقات و افشار دیگر جامعه به طبقه کارگر اعتماد پیدا می‌کنند. زیرا کنترل کارگری بر تولید و توزیع بر مبنای سود فراوان نیست. بلکه بر مبنای نیازهای جامعه است. در مرحله اول به نیازمندان جامعه و رفاه عمومی زحمتکش‌شان اهمیت می‌دهد. اما در مورد سیاست باید درست بر عکس بورژوازی عمل کند. دموکراسی انقلابی کارگری را در جامعه به وجود می‌آورد. وقتی کارگران با این سه احساس (1) شرایط غیر تحمل‌گشته است، 2 دشمن توان و تحملش را از دست داده است، 3 باید بر ارکانهای اقتصادی بویژه تولید و توزیع کنترل داشت) روبرو شدند، نیاز به به شوراها از اکسیژن هوا برای کارگران ضروری تر خواهد بود. چه کسی باید تصمیم بگیرد و کنترلی را که تعریف کردیم اعمال باید بکند. پاسخ، مثل روز روشن است: کل طبقه! تجمع کل طبقه هم تنها در شوراها امکان پذیر است. تشکیل شوراها، در مجمع عمومی هر واحد، هر صنف، هر محله و هر دهی با حضور تمامی افراد مرتبط، با رای آزاد و مخفی، بدون هیچگونه برتری و امتیازی صورت می‌گیرد. تذکر دوباره این نکته ضروری است این زمانی واقعیت پیدا می‌کند که کل طبقه به درک واحدی نسبت به بدست گرفتن قدرت رسیده باشند. این گونه شوراها تنها در چنین شرایطی به وجود خواهند آمد، هر گونه تشکل دیگری که قبل از چنین شرایطی وجود داشته است هر چند نام شورا را با خود حمل کند، شوراها انقلابی کارگران و زحمتکش‌شان نیستند و توانایی بدست گرفتن قدرت کارگری را نخواهند داشت. این مختصر، کل تفاوتی است که شوراها با سایر تشکلات کارگری دارند.

در پروسه مبارزه طبقاتی در ایران، در سال 1357 مبارزه کارگران و زحمتکش‌شان علیه حاکمیت دربار روز بروز گسترش پیدا می‌کند و توده‌های تر می‌شود. یکی از شرایطی که در بالا به آن اشاره شد تحقق پیدا کرده بود. (همه تحملشان به سر آمده بود). رژیم برای خروج از این بن بست هر روز چهره پلید خود را علیه توده‌ها آشکارتر می‌کرد و برای حفظ نظم و بقای خود حاضر به هر جنایتی بود. بخش عمده‌ای از سرمایه‌داران ترجیح داده بودند فرار کنند و یا در حال فرار بودند، هر چند امیدشان این بود که این فرارها موقتی خواهد بود، اما محض احتیاط، بسیاری از آنها توانستند سهم زیادی از سرمایه خود را از کشور خارج کنند.

این فرارها فاز دیگری را در مبارزه طبقه کارگر ایران باز کرد. کارگر اموال کارخانه و واحدی را که در آن کار می‌کرد متعلق به خود میدانست. حس مالکیت عمومی در همه جا دیده می‌شد. با توجه به این مسئله ما شاهد هستیم که کارگران برای حفظ و حراست از اموال واحدهائی که در آن کار می‌کردند، مجمع عمومی تشکیل می‌دادند. تمامی کارگران با شور و اشتیاق و داوطلبانه در این مجمع عمومیها شرکت می‌کردند و به چگونگی جلوگیری از چپاول اموال کارخانه‌ها و حفظ و حراست از کارخانه توسط خود کارگران و اینکه به اعتصاب بپیوندند یا نه ساعتها به بحث می‌نشستند. حس کنترل بر اقتصاد، هر چند ناقص، شرط دیگری برای تشکیل شوراها انقلابی بود.

این تجمعها یکی از زمینه‌های تشکیل شورا بود. زیرا کل طبقه برای حراست از اموال عمومی بسیج شده بودند. و حاضر بودند با چنگ و دندان از آن حفاظت و نگهداری کنند. از طرف دیگر چون هنوز رژیم در کمال بیشمرمی و وقاحت حاضر به پذیرش خواسته‌های مردم نبود. در شهرها حکومت نظامی اعلام نموده بود. روزانه عده‌ای زیادی توسط نیروهای مسلح رژیم در خیابانها کشته می‌شد، کل طبقه وارد شدن به یک اعتصاب سیاسی نا محدود را ضروری میدانست.

در این مجمع عمومیها بعد از تعیین شیفتهای نگهبانی و تهیه لیست نوبت نگهبانها موضوع اعتصاب در اولیت قرار گرفت. طبیعی است که در اعتصاب سیاسی نا محدود فشارهای مالی همواره کارگران را تهدید می‌کند. پیش بینی همین فشارها در میان کارگر تزلزل و اختلاف ایجاد می‌کند. حل چنین موضوعهای و توضیح قانع کننده به افشار عقب مانده طبقه کارگر وظیفه کارگران قدیمی و پیشرو بود. از دل این موضعه طرح تشکیل شوراها بیرون آمد.

با اطلاعاتی که نویسنده این سطور به خاطر دارد. تا اواخر آذر ماه بجز کارگاه‌های کوچک میتوان گفت در تهران 90در صد از کارخانه‌ها و مراکز صنعتی در حال اعتصاب بودند و شورا داشتند. با تشکیل شوراها مدیران کارخانه‌ها یا فرار کرده و یا در خیلی از صنایع، آنانی که سهمی در مالکیت کارخانه و سرکوب کارگران نداشتند با شورا همکاری و فرامین شورا را اجرا می‌کردند. دقیقتر بگویم شورا بر تولید و توزیع کنترل داشت.

بگذارید از کارخانه‌ای که خود من در آن کار کرده‌ام برای نمونه به طور مختصر کارهای که شورا انجام داده است را بنویسم. کارخانه قرقره زیبا و درخشان هر دو متعلق به سرمایه‌داری بودند به نام رضا شکرچیان که هم‌اکنون گویا در آمریکا بسر می‌برد.

شکرچیان و ایادیش در ماه‌های قبل از شهریور مقداری از مواد خام را به کارخانه‌های کوچک مشابه خود فروخته بودند. اما در اواسط مهر ماه 1357 هر دو کارخانه دارای کمیته‌های مخفی بودند. ناگفته نماند که در آن مقطع این کمیته‌ها به طور تشکیلاتی وابسته به هیچ سازمان و یا حزب سیاسی نبودند. حتماً در میان اعضای کمیته کارگرانی بودند که ویژگیهای یک کارگر پیشرو را داشتند و مورد اعتماد کارگران بودند اما کمونیست نبودند. این کمیته‌ها با کارگران اخراجی کسانیکه در همانسال در اردیبهشت ماه اخراج شده بودند تماس داشتند. در اواسط مهر ماه کارگران اخراجی عده‌ای از دانشجویان انقلابی را دعوت کردند که از این کارخانه‌ها بازدید کنند و برای کارگران صحبت کنند. در این میتینگها کارگران اخراجی و اعضای کمیته مخفی مسئله اعتصاب و حمایت از اعتصاب سرتاسری و کارگران شرکت نفت را به میان کشیدند. در همین میتینگ بود که کارگران اعلام کردند، از روز بعد آنها هر روز به سر کار خواهند آمد ولی تولید را متوقف خواهند کرد.

اولین و دومین روز اعتصاب چون کارگران بیکار بودند با طرحی که کارگران پیشرو روی آن کار کرده بودند، یکی از انبارهای کارخانه تمیز شد برای نشست کارگران در یکجا. این نشستها درست مانند مجمع عمومی بود و تمام تصمیمها در همان دو روز اول اعتصاب گرفته شد. در روز اول بحث ایجاد شورا و انتخاب عده‌ای به عنوان اعضای شورا مطرح شد. در روز دوم انتخابات صورت گرفت. انتخابات با رای مخفی و آزاد، برای نزدیک به 30 نفر کاندید انجام شد. تمام کسانیکه کاندید شده بودند از هر نظر مورد اعتماد کارگران و توسط خود کارگران کاندید شده بودند. هیچگونه تبعیض و یا امتیازی برای ورد یا عدم ورد به شورا وجود نداشت. در آن انتخابات 11 نفر به عنوان اعضای شورا انتخاب شدند. شورا از مجمع عمومی اختیار تام گرفت برای امور زیر:

نگهبانهای کارخانه، سر پسته‌های خود باقی بمانند، اما در هر شیفت باید تعداد 50 نفر کارگران با نوبتهای که شورا تعیین می‌کند و داوطلبانه و بدون در خواست اضافه مزد نگهبانی بدهند

از تمام اسناد در دفتر کارخانه واقع در تهران کپی شود و کپیها به دفتر شورا در کارخانه منتقل شود. کارمندان دفتر در تهران مانند کارگران باید در

اعتصاب باشند و با کارگران همکاری کنند. در غیر اینصورت شورا آنها را اخراج کند. مواد تولید شده‌ای که از قبل سفارش داده شده و سفارشات آنی که باید در ماه مهر و آبان تحویل شوند تولید و در مقابل دریافت باقیمانده‌ی بها به سفارش دهندگان تحویل داده شود. به غیر از این مورد هر گونه تولیدی در کارخانه تا پایان اعتصاب متوقف است. پولی که از بابت طلبهای کارخانه و نقد کردن چکها دریافت میشود، چون به اندازه‌ای نبود که بشود همه حقوق کارگران را با آن پرداخت کرد، به طور مساوی و بدون توجه به پایه حقوق، سابقه کار و یا هر گونه امتیاز دیگری ماهیانه بین کارگران تقسیم شود. رضا شکرچیان در یک دادگاه خلقی با حضور کارگران محاکمه گردد. البته او در آن زمان کسی نبود که او کجا هست. باز گرداندن ۱۵ نفر کارگر اخراجی که به علت شرکت در تظاهرات اول ماه مه همان سال اخراج شده بودند به سرکارهایشان (قابل توجه است که در کارخانه درخشان همه کارگران اخراجی از طرف مجمع عمومی کانديد عضويت در شورا شده بودند. همچنین در فرقه زیبا) کارخانه تا پایان اعتصاب سرتاسری با تحمل هر شرایطی در اعتصاب خواهد بود.

در اولین نشست شورا تصمیم گرفته شد که در ایام اعتصاب همیشه حداقل ۵ نفر از اعضای شورا در کارخانه حضور داشته باشند. در همین نشست شورا تصمیم گرفت که کارهای زیر را انجام دهد. تمام اموال شکرچیان اعم از کارخانه، دفتر، خانه‌هایی که در تهران و احیاناً در جاهای دیگری دارد صورت برداری و به اطلاع کارگران هر دو کارخانه برسد.

به شکایت کارگرانی که به علت‌های مورد ضرب و شتم خود شکرچیان و ابادی او قرار گرفته و زیانها که متوجه آنان شده است رسیدگی شود. دو نفر از اعضای شورا مأمور تحقیق در مورد طبقه بندی مشاغل شدند و قرار شد نتیجه کار خود به شورا گزارش دهند. پایه حقوق کلیه کارگران بدون استثنا چهار درصد افزایش یابد. حسابداری کارخانه موظف است لیست کارگران افغانی را که به علت اعتصاب کارخانه را ترک کرده بودند و تعداد آنها بیش از ۳۰۰ نفر بود با طلبکارهایشان به شورا بدهد. شورا موظف است تمام بدهی این کارگران را پرداخت نماید. اما از استخدام کارگر افغانی جلوگیری شود. بعد از پایان اعتصاب به جای این تعداد کارگر تا سقف ۳۰۰ نفر کارگر ایرانی استخدام شود.

شوراها در تمام مراکز صنعتی بنا به وضعیت کارخانه‌ها دارای وضعیتی مشابه بودند. همانطور که ملاحظه شد. از ضرورت ایجاد شورا، اقدام و تشکیل شورا تا تعیین وظایف شورا همگی اقداماتی بوده‌اند انقلابی و سمت و سوی تسخیر قدرت را دارند. هر چند خیلیها این را نفی می‌کنند. هر چند عده‌ای همین جهت گیری تسخیر قدرت را زود رس و باعث شکست شوراها میدانند (نگاه کنید به نوشته سعید رهنما در کار مزد) همین نویسنده این "نگاه کبیره" را به گردن سازمانهای چپ ایرانی آن زمان می‌اندازد و آنها را عامل شکست شوراها میدانند. هر چند عده‌ای هم با الفاظ دیگری سازمانهای چپ آنزمان را مقصر می‌دانند. در پایین به علل شکست شوراها می‌پردازم.

در مرحله اول با تعریفی که در بالا از شورا ارائه کردم. باید بگویم که شوراها انقلابی کارگری سال ۱۳۵۷ تمام آن شرایط بالا را نداشتند. اما اکثر شرایط یک شورای انقلابی را در بر داشتند و در مدتی هم که حیات داشتند اقدامات انقلابی فراوانی در جاهای مختلف انجام دادند. همین اقدامات انقلابی شوراها بود که هراس در دل رژیم مزدور اسلامی وابسته به امپریالیسم جهانی انداخته بود و تصمیم گرفت که آنها را بر دارد.

رژیم اسلامی هیچگاه نتوانست با شوراها آن معامله‌ای را بکند که با سایر مخالفانش کرد. در یک حمله حساب شده و از قبل آماده و دراز مدت شوراها را اسلامی جایگزین شوراها انقلابی شدند. (حدوداً یکسال طول کشید که کلیه شوراها تبدیل شدند به شوراها اسلامی). این امر در تمام مراکز صنعتی با حضور یکنفر از دفتر "امام"، برگزاری انتخابات مجدد، افراد تعیین شده از قبل، جایگزین اعضای شوراها انقلابی شدند و هیچ عضوی از شوراها انقلابی به اتهام عضویت در شورا نه بازداشت و نه مورد اهانت قرار گرفت. اگر احیاناً کسی را که عضو شورای بوده است دستگیر و یا اخراج شده باشند به اتهام همکاری با سازمانهای سیاسی بوده است. در چند مورد درگیری بین شوراها انقلابی و انجمنهای اسلامی، دشمنان درجه اول شوراها و عامل اصلی تبدیل شوراها به شوراها اسلامی پیش آمده بود، اما غالب جاها بدون درگیری شوراها را تعویض کردند.

شرایطی که شوراها انقلابی فاقد آن بودند و نقطه ضعف اصلی آنان بودند کدام هستند؟ در تعریف شورا گفتیم که تمامی طبقه باید این حس را داشته باشد که قدرت را بدست بگیرد و حکومت کارگری را تشکیل بدهد. این حس در سال ۱۳۵۷ کل طبقه را در بر نمی‌گرفت. دو عامل ذهنی به این مسئله کمک میکرد که کارگران امیدی و دور نمایی به حکومت کارگری نداشته باشند. عامل اول؛ تحمیل رهبری خمینی به عنوان یک رهبری مذهبی و تبلیغات او علیه حکومت کارگری، با هجومش به کمونیستها. عامل دوم؛ تبلیغات حزب توده و اپورتونیستهای که در رهبری سازمان فدائی لانه کرده بودند که بعد ها اکثریت خائن را شکل دادند، به نفع حکومتهای بورژوازی و ایجاد توهم در بین کارگران نسبت به تسخیر قدرت.

یکی دیگر از شرایط که شوراها انقلابی ۱۳۵۷ فاقد آن بود. کل طبقه حس بر اندازی سیستم سرمایه‌داری را نداشت. کل طبقه حس براندازی رژیم سلطنتی را داشت، اما بخش زیادی در میان طبقه کارگر حس براندازی سیستم سرمایه‌داری و جایگزین کردن آن با سیستم شورایی و یا به عبارت دیگر حکومت کارگری را نداشتند. در این زمینه باید بر گردیم به قشر بندی درون طبقه کارگر. اقبال عقب مانده درون طبقه کارگر، (قشر میانی مذهبهای که در زمان شاه هیچگونه همکاری را با کارگران پیشرو نمی‌پذیرفتند، و قشر لومپنها که حالا به جای چاقو و پنجه بکس ریش و تسبیح حمل میکردند) اصولاً به حکومت کارگری اعتقادی نداشتند، در نتیجه طبیعی بود که در نقطه مقابل شوراها بایستند.

شوراها، به علت اینکه اولین تجربه طبقه کارگر در ایران، خود جوش و از دل طبقه بیرون آمده بود، خیلی زود بود که از نظر سیاسی آن پختگی را داشته باشد که بتواند توده‌های وسیعی از کارگران را حول خودشان جمع کنند. در برنامه‌های آموزش کارگران را در نظر بگیرد و برای کارگران کلاسهای آموزشی بگذارد. مسایل حل نشده دمکراتیک را در برنامه‌های خود جای دهد. فقدان مسایلی چون حل مسئله ملی، مسئله زنان و سایر مسایل اجتماعی جامعه در برنامه‌های شوراها کارگری به چشم میخورد.

در این زمینه یک توضیح مختصر لازم است. در فروردین ۱۳۵۸ رژیم نوپایی سرمایه‌داری به شهر سنج حمله کرد، و نوروز مردم را به خون کشید. بخش عمده‌ای از کارگران تحت تأثیر سخنان خمینی علیه کردها دست به تبلیغ زده و شعارها ضد انقلابی خمینی را تکرار میکردند. شوراها به حدی کار نکرده بودند که کارگران درک درستی از مسئله ملی داشته باشند. یا در مورد مسئله حجاب، موضعگیری بخش زیادی از کارگران ارتجاعی بود. هر چند عمر چندان از شورا نگذشته بود، اما شورا وقت به اندازه کافی داشت که کلاسهای آموزشی بگذارد.

یک واقعیت را باید ذکر کرد، شرایط طوری پیش آمده بود که تمام کارگران پیشرو و به ویژه اعضای شورا درگیر کار با تشکلات سیاسی بودند. کارگرانیکه زمانی برای هر موردی به توده‌های کارگران مراجعه می‌نمود، حالا دیگر فقط به رهنمود سازمانی که به آن تعلق داشتند بیشتر اهمیت میدادند. آنان نیرو و انرژی خود را بیشتر حول وظایفی که سازمان سیاسی مربوطه به آنها محول میکردند صرف می‌نمودند. حتا عده‌ای از اعضای شورا با جذب به سازمانهای سیاسی به عنوان کادر آن سازمان‌ها دیگر وقت کار در شورا را نداشتند و از شورا استعفا میدادند. اما به نظر امروزی من همه

اینها طبیعی بود، و میبایست این پروسه به شکل طبیعی طی میشد.

با وجود این ضعفها هنوز میتوان ادعا کرد که شوراهای انقلابی سال ۱۳۵۷ خطری جدی بودند برای رژیم اسلامی. بر همین اساس رژیم اسلامی تصمیم به بر داشتن و سرکوب آنها نمود. نحوه سرکوب شوراهای که در کمتر جایی با خشونت در مورد اعضای شورا همراه بود، بلکه پیشتر با توطئه و نیرنگ و حضور نماینده‌ای از جانب "امام" کارگران را وادار میکردند که مجدداً اعضای شورا را در یک مجمع عمومی که کارش را با "الله و اکبر" شروع میکرد انتخاب کنند.

رژیم چون میدانست که ممکن است در انتخابات شوراهای همان اعضای شوراهای قدیمی دوباره انتخاب شوند، زمینه عدم انتخاب آنان را با کاشتن تخم دشمنی با کمونیزم در دل افشار عقب مانده کارگران فراهم کرده بود. رژیم جدید در مساجد و محلات روی این مسئله که شوراهای اسلامی نیستند کار زیاد کرده بود و افراد زیادی را در میان کل طبقه علیه شوراهای آماده کرده بود. متأسفانه شوراهای در این زمینه نیز غافل بودند. در مقابل پایداری شوراهای، خود کارگران عقب مانده با همکاری و تحریک بخش لمپن‌س علی‌ه شوار وارد کارزار شدند. این طبیعی بود که شوراهای نتوانند علیه این بخش از کارگران کاری انجام بدهند. پس تن به شکست دادند.

یک نمونه: زمانی که در کارخانه ما شخصی (آخوندی) به عنوان نماینده "امام" همراه عده‌ای از کارگران کارخانه برای جایگزینی شورا فراخوان فوری مجمع عمومی را داد. شورا با برگزاری مجمع عمومی و انتخابات مجدد مخالفت نمود. بعد از کشمکش‌های بین انجمن اسلامی و شورا نهایتاً شورا برای حفظ اتحاد کارگران اجازه مجمع عمومی را داد. نماینده "امام" اول به اعضای شورای قدیم کارخانه اجازه داد که صحبت کنند و گزارشی از عمل کرد شورا به مجمع عمومی ارائه دهند. یکی از اعضای شورا در دفاع از شورا به کارگران یاد آور شد که طبق اساسنامه شورا، شورا تا مجمع عمومی آینده که چهار ماه بعد برگزار می‌شد اعتبار دارد. دلیلی برای بر داشتن زود رس شورا وجود ندارد. بازرسان کارخانه هیچگونه گزارشی در مورد اینکه خلافی از شورا سر زده باشد دریافت نکرده اند. در نتیجه تنها انتخاباتی رسمیت دارد که در مجمع عمومی بعدی بر گزار خواهد شد.

همان فرد "نماینده امام" در سخنرانی با تمسخر گفت "رفقا (این یک لحن طنز آمیز بود و فشر لمپن را به خنده واداشت) ادعای دموکراسی دارند، اما می‌گویند که ما اجازه انتخابات مجدد را نخواهیم داد. رفیق عزیز، کارگران تا به امروز شما را خواسته‌اند، به شما اطمینان داشته‌اند، از کار کرد و عمل انقلابی شما کمال تشکر و رضایت را دارند، اما از امروز به بعد میخواهند کار را به کسانی که واجد صلاحیت بیشتری هستند بسپارند، شما چگونه میتوانید (اشاره به جمع کارگران) جلو این همه آدم بایستید؟ (صلوات و الله و اکبر از جانب کارگران). این اساسنامه و آییننامه‌ای که شما از آن صحبت می‌کنید کمونیستی است و مورد تایید ما نیست.

این نوع سرکوب و یا جایگزینی شوراهای ارتجاعی اسلامی به جای شوراهای انقلابی در نیمه اول سال ۱۳۵۸ آغاز و تا اواخر سال ۱۳۵۹ ادامه داشت. یکی دیگر از نشانه‌های قدرت انقلابی شوراهای این بود که رژیم اسلامی، بعد از اینکه کلیه شوراهای را تبدیل به شورای اسلامی کرد، در ادامه سرکوب سازمانهای چپ انقلابی، زنان، دانشجویان، اقلیتهای ملی، اقلیتهای مذهبی و این امر را با سرعت بیشتری ادامه داد. زنده و گرمی یاد و خاطره تمامی اول ماه مه‌ها.

اردیبهشت ۱۳۸۸

مظفر.

منابعی که برای این نوشته مطالعه شده‌اند:

گذشته چراغ راه آینده

ایران در بین دو انقلاب - آبراهامیان

Modern Iran - R.keddie

کار مزد (مجموعه مقالات) جلد سوم

شوراهای بهمن، تشکلهای امروز - شروین رها - حمید قربانی (توجه: نیاز به درج این مورد نیست)

اتحادیه‌های کارگری - محمد رضا سودا گر

وضع طبقه کارگر در انگلستان - انگلس

نخستین تشکلات کارگری در ایران - جلیل محمودی

شوراهای در روسیه - آندره نین